

کاشف معدن صبح

منبع: سایت زیتون، روز یکشنبه، مورخ: ۹۵/۵/۱۷

اخیراً به لطف ناشر، درها و یادها، مجموعه عکس های زنده یاد عباس کیارستمی به دستم رسید.^۱ پیش از این، مقدمه این اثر، به قلم داریوش شایگان را خوانده بودم؛^۲ از اینرو شائق بودم تمام عکس های این اثر را ببینم؛ عکس های متنوع و رنگارنگی که درهای قدیمی چوبی رنگ و رو رفته را قاب گرفته است. برخی از این درها بسته اند، برخی دیگر قفل و زنجیر شده اند، گویی که عبور از آنها ناممکن است و آنچه پشت آنها گذشته و می گذرد، نادیدنی است و نامکشوف.

هنگامی که غرق تماشای این عکسها بودم، به یاد دو فیلم «خانه دوست کجاست؟» و «باد ما را خواهد برد» کیارستمی افتادم. در «خانه دوست کجاست؟» نیز درهای چوبی متعددی در روستا دیده می شود. مردی که در و پنجره ساز است، با پسر بچه (شخصیت اول فیلم) که نماد معصومیت و بی آلایشی و سادگی است و برای پس دادن دفترچه مشق دوستش، از روستای خود اینهمه راه آمده، هم کلام می شود؛ و از اینکه عموم درهای چوبی پیرامونی در حال بدل شدن به درهای فلزی است، گله می کند؛ گویی که جایگزینی درهای چوبی با درهای فلزی متضمن از میان رخت بریستن سادگی و زیبایی درهایی است که از جنس چوب و طبیعت بوده و خاطرات انبوه مردمانی را که روزگاری با این درها انس داشته و از طریق آنها رفت و آمد می کرده، در خود جای داده اند.

کیارستمی، به اقتضای سپهری، «از سطح سیمانی قرن» و «حاصل ضرب تردید و کبریت» و «اصطکاک فلزات» و «چراگاه جرثقیل» و «چرخ زره پوش» می هراسد و در عصر صنعتی شدن و زمانه «معراج پولاد» و «هبوط گلابی»، در انتظار سر زدن «معدن صبح» و «طلوع گل یاس» است و بساطت و صفا و صمیمیت روستا و فضای غیر شهری را نصیب بردن و در هوای آن دم زدن و نفس کشیدن.^۳ می توان درهای فلزی در «خانه دوست کجاست؟» را نمادی از زندگی شهری انگاشت؛ همچنانکه اعضاء و ماشین گروه فیلمبرداری و تلفن همراه در «باد ما را خواهد برد»، نمادی از مدرنیزاسیون و زندگی تکنولوژیک اند. در مقابل، درهای چوبی نمایان در این دو اثر، نظیر درهای قاب گرفته شده در تصاویر درها و یادها، تداعی کننده سنتی اند که بشر در دل آن بالیده و سربرآورده است. سنتی که برای عده ای همچنان دلپذیر است و ایشان در آن به سان ساحل امنی سکنی گزیده و در سایه سار درختانش لمیده اند؛ جماعتی نیز با سرعت تمام از آن فاصله گرفته و احیاناً در پی نفی و هدم آن برآمده؛ جماعتی دیگر نیز، پس از فاصله گرفتن اولیه از سنت و چند صباحی در جهان راززدایی شده کنونی زیستن و فضایی از بیخ و بن متفاوت را تجربه کردن، در اندیشه بازخوانی دوباره سنت پس پشت و رصد کردن روزگار سپری شده اند.

۱. عباس کیارستمی، درها و یادها، تهران، چاپ و نشر نظر، ۱۳۹۴.

۲. داریوش شایگان، «درهای خانه های متروک»، در جستجوی فضاهای گمشده، تهران، فرزانه روز، ۱۳۹۲، صفحات ۱۷۱-۱۷۵.

۳. تعابیر داخل گیومه چهار سطر اخیر از شعر «به باغ همسفران»، از دفتر «حجم سبز» سهراب سپهری برگرفته شده است.

درهای چوبی پلاسیده و رنگ و رو رفته از گذر زمان و روزها و ماه ها و سالهایی که بر انسانهای مختلف با پیشینه های تربیتی و معرفتی گوناگون گذشته، حکایت می کنند. اگر، روزگاری حافظ بر لب جوی می نشست و گذر عمر را در آن می دید و می گفت:

بنشین بر لب جوی و گذر عمر بین
کین اشارت ز جهان گذران ما را بس

و سهراب تاکید می کرد:

« نه تو می پایی، و نه کوه. میوه این باغ: اندوه، اندوه... این آب روان، ما ساده تریم. این سایه، افتاده تریم/ نه تو می پایی، و نه من، دیده تر بگشا. مرگ آمد، در بگشا.»^۱

اکنون می توان به تماشای درهای فرسوده نشست و زوال و فنای عالم را در آینه آنها رصد کرد؛ درهای مندرسی که گرد و غبار زمان بر آنها نشست، نظاره گر دغدغه ها، شور و شوق ها، آرزوهای برآمده و بر نیامده، ناکامیها و تلخی ها، اقبالها و ادبارهای انسانهای بسیاری بوده اند که از این درها گذر کرده، یا بدانها تکیه داده، یا کنار آنها نشسته و دقایقی خستگی در کرده اند و اکنون از میان رخت بر بسته و روی در نقاب خاک کشیده و منزل به دیگری پرداخته اند؛ درهایی که رازهای مگو و سر به مهر بسیاری را شنیده، اما دم بر نیاورده و سکوت عمیق ابدی ای اختیار کرده؛ درهایی که شاهد مشاجرات و منازعات انسانی کثیری طی سالیان متمادی بوده؛ درهایی که رعد و برق و باد و باران و برف و بوران بسیار دیده، پوسته پوسته و رنگ پریده و فرتوت شده و تپله کرده؛ اما همچنان پا برجایند و شب و روز و «هنوز» را دوره می کنند.

افزون بر این، برخی از درهای درها و یادها، قفل و زنجیر شده اند، گویی که باز نخواهند شد و تا ابد بسته اند. در عین حال، برخی دیگر از درها زنجیر نشده اند و می توان به گشوده شدن آنها امیدوار بود. در باز یا دری که می تواند باز شود، نمادی است از انفتاح و رستگاری؛ در مقابل، در بسته نمادی است از قبض و گرفتگی و گرفتار شدن و درجا زدن. مولوی، در دیوان شمس، سبک روحان عاشقی را که «پرنده تر ز مرغان هوایی» اند و «زجان و جا رهیده»، انسانهایی می داند که «در» زندان را شکسته و «در» مخزن را گشاده و رهایی را تجربه کرده اند:

کجایید ای در زندان شکسته	بداده وام داران را رهایی
کجایید ای در مخزن گشاده	کجایید ای نوای بی نوایی

در، هم نمادی است از گرفتار و در بند شدن، هم نمادی است از رهایی و عبور کردن. درهایی که غل و زنجیر شده و به هیچ ترفندی نمی توان آنها را گشود، بوی ماندگی و کهنگی می دهند و انسان را زمین گیر و تخته بند زمان و مکان می کنند. از سوی

۱. سهراب سپهری، شعر «نا»، دفتر «شرق اندوه»، هشت کتاب.

دیگر، درهایی را می توان با جدّ و جهد و تلاش گشود، گشایشی که قوام بخش رستگاری و سبکباری و روان شدن از پی بادبادک و « به خلوت ابعاد زندگی» رفتن و « به کودکی شور آبها رسیدن» و « دریچه های شعور» را در « تنفس تنهایی» بهم زدن و هم‌نورد افقهای دور شدن و « حضور هیچ ملایم» را دیدن است.^۱

خلاصه کنم. درهای چوبی قدیمی و رنگ و رو رفته ای را که کیارستمی قاب گرفته، برایم هم تداعی کننده طبیعت و سنتی است که در دل آن بالیده و روزگاری با آن خو کرده بودیم، اما اشتغال به زندگی شهری و صنعتی، ما را از آن فرسنگها دور کرده؛ هم نمادی است از گذر عمر و فرسایش و فنا و زوال و ناپایداری جهان پیرامون؛ هم یادآور این مهم که برخی از درها برای همیشه زنجیر شده و بسته اند و کسی که پشت آنها گرفتار آمده، مفری ندارد و محکوم به نشستن و ماندن است؛ اما برخی دیگر از درها را می توان گشود و سبکباری و رهایی را چشید و زمزمه کرد.

۱. تعابیر داخل گیومه سه سطر اخیر از دفتر «مسافر» هشت کتاب سپهری برگرفته شده است.